

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قارعه (جلسه پنجم)

تتم مفهومی استاد اخوت ۱۶/۰۲/۹۶

از خدا می‌خواهیم که به حق این روزهای شریف به ما کارهایی یاد دهد که بتوانیم گذشته خود را جبران کنیم و توان انجام عمل صالح را به گونه‌ای به ما اعطا نماید که موجب تثبیت ایمانمان شود به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

بحث ما حول آیه (فمن ثقلت...) از سوره مبارکه قارعه می‌باشد که با روش‌های مختلف برای کشف حقایق آن پرداخته شده است.

روش اول: آسیب‌شناسی با محوریت ابلیس و شیطان می‌باشد. مباحث دیگر در رابطه با «وزن»، «ثقل» و «فعل» و «عمل» هستند. که هر کدام از این موارد به صورت سوره‌ای یا موضوعی قابل بررسی است.

در سوره مبارکه قارعه پس از ذکر بحث «قارعه» آیه (فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه) و سمت مقابل آن (من خفت...) مطرح می‌شود. در سوره مومنون آمده که (فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئك الذین خسرو انفسهم).^۱

بنابراین «فلاح» و «خسر» می‌تواند معادل «عیشه راضیه» و «امه هاویه» باشد. یعنی هر بررسی راجع به فلاح و خسر در قرآن بکنیم به ازای تحقیق در باب سوره قارعه می‌باشد. در سوره مومنون مسیر فلاح شامل زکات و... هم بیان شده

^۱. سوره مبارکه مومنون ۱۰۳ و ۱۰۴

که می‌توان آنها را لوازم عیسه راضیه در نظر گرفت. اگر رسیدن به نتایج موضوعی در قرآن بسیار سهل الوصول باشد دال بر اهمیت آن موضوع در قرآن است مثل موضوع فوق به دلیل اینکه از هر مسیری که برویم به نتیجه‌ای می‌رسیم. جلسه قبل صحبت شد که هر جزا یا پاداشی که در قرآن برای اعمال ذکر می‌شود ملکوت آن عمل است. یعنی آن چیزی که در باطن عمل نهفته است نه نتیجه آن. در واقع در نظام قرآنی مثلا اگر کسی رباخواری می‌کند در باطن آن آتش هست نه اینکه بعدا به آن اضافه شود. اغلب آیات قرآن قابل بررسی در این حوزه می‌باشد. حتی آیات مربوط به اسماء خداوند یا قوانین و... همه این آیات را می‌توان در حوزه عمل بررسی نمود.

مثلا در سوره مبارکه توحید آیه (قل هو الله احد) را چگونه می‌توان به بحث عمل ارتباط داد؟ به این صورت که در سوره مبارکه کهف مومنون را در برابر کسانی معرفی می‌کند که برای خدا ولد اتخاذ می‌کنند. پس اخذ ولد را به عنوان عمل در نظر گرفته است. یعنی همان آیات توحیدی را می‌توان در حوزه فعل و عمل بررسی نمود.

استفاده از آیات ملکوت نیاز به تخصص ویژه‌ای در زمینه قرآن به قرآن و واژه دارد و گاهی نیاز به رجوع به کلام معصوم دارد که مصادیق آن آیات را ذکر نموده‌اند. چون آیات جهنم و بهشت خیلی حالت مثل گونه داشته و برداشت از این مثل‌ها سخت است.

در قسمت اول از بحث شیطان و ابلیس شروع می‌کنیم. برای ممانعت از تشّت در نظام فکری بهتر است مبحث را به سه گروه مبانی، اصول و مهارت تقسیم نماییم.

مبانی:

اعتقادات و باورهای اصلی ست که فرد باید داشته باشد. مثلا همین که ابلیس را به عنوان آسیب‌شناسی فعل در جریان زندگی انسان مطرح می‌کنیم یک مبناست. حضور ابلیس را مربوط به یک زمان یا مکان خاص محدود نمی‌کنیم.

اصول:

اینکه ابلیس به شیوه‌های مختلف انسان را اغوا می‌کند مثل کار کردن بر روی آرزوها، خیال، تزیین کردن و... اصول هستند. اصول در واقع مواردیست که مثل قانون است. البته افتراق مبانی و اصول مشکل می‌باشد. به طور کلی می‌توان گفت که مبنا همان مهم‌ترین اصل است.

مهارت:

گزاره‌هایی که انسان می‌تواند به کار بندد. کارهایی که قابل تمرین هستند تا با انجام آنها بر اساس اصول و مبنا می‌توان از آنها در زندگی استفاده نمود.

هدف این است که پس از خروج از این بحث حدود ده مبنا، صد اصل و پنجاه مهارت کسب کرده باشیم تا ان‌شاءالله بحث ثقل میزان، کارنامه اعمال ما را سنگین نماید و حداقل از نظر علمی بتوانیم آن را در مجامع مختلف ارائه دهیم. زیرا این مباحث در سنین مقطع راهنمایی خیلی مهم می‌شوند و دیده می‌شود که بین علم و عمل بچه‌ها فاصله می‌اندازد و به تدریج بیشتر می‌شود تا جایی که در دانشگاه فرد ایمانش را از دست می‌دهد. یعنی به راحتی بعد از بیست سال عمر فرد دچار قساوت قلب می‌شود. در حالیکه تبع قلب و قساوت و اعراض مربوط به سنین بالا می‌شود اما می‌بینید جامعه به یک جامعه قسی‌القلب تبدیل می‌شود و سن جنایت پایین می‌آید. یکی از فاکتورهای مهم در جرم و جنایت سن است چرا که نشانگر جریان قساوت قلب است. هدف از این صحبت‌ها ذکر اهمیت این موضوع مورد بحث و ارائه آن در سطح جامعه است.

بحث مقایسه در سوره مبارکه حجر:

اصول:

- مقایسه‌های مربوط به ظرفیت‌ها از جهت اینکه فرد در خود علو و برتری ببیند عامل عمل‌های استکبارگونه می‌شود یا برعکس مقایسه‌های مربوط به ظرفیت‌ها از جهت اینکه فرد در خود اهانت و تحقیر ببیند، عامل عمل‌های خوارگونه می‌شود.

- عمل در انسان پس از مواجهه با چیزی یا رخدادی در اثر نوعی مقایسه و قرار دادن مقیاس و قیاسی ولو به صورت ناهشیار اتفاق می‌افتد. اگر مقیاس فرد صحیح اتخاذ شود به طور طبیعی مقایسه‌اش درست و عملش صحیح خواهد بود و گرنه دچار خطا می‌گردد. اساسا خطا در عمل در اثر چنین وضعیت یا فرآیندی ایجاد می‌شود. (علم انسان چگونگی به عمل کشیده می‌شود) پس کافی است که مقیاس ما اشتباه باشد و به دنبال آن به صورت طبیعی عمل مان اشتباه می‌شود بدون اینکه خودمان متوجه شویم و در نتیجه آن باعث می‌شود که بسیار حق به جانب باشیم.

- محدوده عمل تا زمانی است که انسان در دنیا خواهد بود. پس استفاده از مقیاس هم در این محدوده کاربرد داشته و پس از آن فایده‌ای نخواهد داشت.

- اصالت در اعمال، اعمالی از سر تسلیم در برابر پروردگار است و هر انسانی دور یا نزدیک به این موضوع واقف می‌شود. لاجرم هر انسانی می‌فهمد که کار خوب خوب است ولو اینکه آن را انجام ندهد.

- قرآن مبین آن کتابیست که معیارهای آن را می‌توان به عنوان مقیاس در نظر گرفت.

- انسان در منظر قرآن عبارتست از تک‌تک آیات. یعنی قرآن می‌شود مبین تک‌تک اعمال. زیرا اعمال شبیه مقیاس شده و مقیاس می‌شود آیه. به همین دلیل می‌فرماید: «اقراء و رقاء» بخوان و بالا برو. یعنی انسان‌ها به تناسب خوانش آیات می‌توانند عمل داشته باشند. هر آیه‌ای معیاری است برای عملی. پس هر آیه‌ای عملی است. انتهای این مبحث این است که انسان مومن آخرتی، قرآن است. مثلاً منظور از متوسّم در قرآن که یکی از صفات اهل بیت (علیهم السلام) است یعنی آیه خورده، آیه گذار، نشانه گذار و فلق گذار. یعنی ائمه خود مقیاس گذارند.

سوره مبارکه حجر موضوع ابلیس را از وجه مقایسه‌هایی مطرح می‌کند که عمل را به اضلال می‌کشاند. یعنی عمل انجام می‌شود اما نه تنها به هدف مطلوب اصابت نمی‌کند بلکه ایجاد تبعات می‌کند.

- مقایسه‌های هویتی، شاکله‌ای، جنسی، سنی و... حتماً به خطا می‌رود و نوعی مقایسه ابلیسی است.

- مقایسه‌های هویتی طرد کردنیست مثل ابلیس که خود را با آدم مقایسه کرد و خداوند او را طرد نمود.

- مقایسه جنسیتی یعنی اینکه چرا خانم‌ها حجاب داشته باشند و آقایان نداشته باشند. اگر مردی بگوید که من چون مردم از زن بالاترم و علو دارم، در مقام ابلیس قرار گرفته‌ام حتی علیرغم اینکه امام علی (علیه السلام) در روایت فرموده باشند که زن ناقص‌العقل است و مرد علو دارد. پس نه زنان از این روایت قالب تهی کنند و نه مردان غرّه شوند چرا که مثلاً بهشت زیر پای همان به ظاهر نواقص‌العقول است.

- منشا همه کبرها، خودبینیست. منشا همه خودبینی‌ها مقایسه خود با دیگری و بالاترینیست. منشا همه بالاتر - بینی‌ها عدم توجه به ذات ربوبی است. منشا بی‌توجهی به ذات ربوبی عدم توجه به علم و قدرت ربوبی است. منشا

بی توجهی به علم و قدرت ربوبی، حد زدن به علم و قدرت ربوبی است. منشا حد زدن به علم و قدرت ربوبی، مقایسه قدرت و علم ربوبی با چیز دیگر است. برای مقابله با این مشکلاتمان باید سوره توحید بخوانیم.

مهارت:

- فرد خود را در چه چیزهایی از دیگران سر یا نسبت به آنها پایین تر می داند؟ و اگر پایین تر را در ذات و گوهره خود بداند دچار انحراف شده است. و اگر بر کسانی که پایین تر می داند تحکم نماید و در مواردی که خود را پایین تر می داند تحقیر دریافت نماید، دچار مقایسه ابلسی شده است. اینها همان کسانی هستند که در سوره فجر دارای نوسان در حالات تعظیمی و تحقیری معرفی شده اند.

یکی از مشکلات ما انسانها این است که صفات ما به واسطه موقعیت های اجتماعی پنهان می شود و موجبات اشکال و اشتباه مشاوره ها را فراهم می کند.

تحقیر و تکبر دو روی یک سکه اند یعنی فردی که خیلی خود را حقیر می شمارد، احتمالاً دچار کبر زیادی هم است.

اصل:

هر انسانی تا به مرحله مخلصین نرسد، حدی از خودبینی را دارد. بنابراین فرد لازم است میزان خودبینی خود را تشخیص دهد تا از تبعات آن جلوگیری کند. فرد باید از قرار گرفتن در سمت ها و مسئولیت های خاص بر حذر باشد تا آن خودبینی متبلور نشود.

مثالی از خودبینی مادرها: مادرهایی که پابه پای فرزندانشان درس خوانده یا به او تحکم کرده که حتما فلان رشته قبول شود یا حتما با فلان فرد ازدواج کند، نشان از خودبینی مادر است.

معیار سنجش میزان خودبینی: ترجیح ندادن حقوق دیگران بر خود، نشناختن حقوق دیگران و نشناختن حدود افراد و تمایزات آنهاست.

مثلا اینکه مادر بودن، مسلمان بودن، مومن بودن، دوست بودن و... همه را به صورت یکجا ببیند و نتواند این صفات را از هم تمایز دهد. مثلا نتواند تفکیک کند که این فرد به دلیل مادر بودن حقی دارد و به دلیل مسلمان بودن هم حقی و...

بر اساس موارد فوق می توان پرسشنامه ای تدوین نمود و نمره خودبینی فرد را مشخص کرد.

ادای حقوق بر مبنای کرامت انسانی است و به معنای حقیر شمردن خود نیست و این ادای حقوق فارغ از این است که طرف مقابل حقوقش را ادا کرده باشد. مثلا اگر فردی بیمار است، ادای حقوقش این است که به عیادت او بروید، بدون توجه به اینکه آیا طرف مقابل حقوق تو را ادا کرده است و یا نه. نباید فکر کنیم که انجام یک طرفه عمل موجب خواری ما می شود.

در پاسخ به این سوال که آیا باید در برابر فرد متکبر تکبر بورزیم، شأن نزول این آیه مربوط تکبر دشمنان است مثل اسرائیل و آمریکا نه دوستان و مسلمانان و...

مطمئن باشیم که تکبرهایی که در خود و مسلمانان اطرافمان می بینیم، حدودا در یک سطح است و تنها ظهوراتش فرق می کند. مثلا ممکن است انسان های بسیار اهل قرآن هم در سطح و عدد تکبر چندان تفاوتی با بقیه نداشته باشند و همه این ها با پرسشنامه قابل اثبات است. اصلا نباید بر اساس ظاهر انسان ها در مورد سطح تکبر آنها قضاوت کرده و آنها را از خود دور کنیم. خداوند ساختار ادراکی انسان را طوری خلق کرده که شبیه ساختار ادراکی ابلیس است و این موجب خطا در قضاوت های ظاهری می شود. پس حتما باید با معیار قضاوت کنیم و معیار هم همان احساس حقارت در برابر بالادست و احساس تحکم در برابر پایین دست می باشد. مثلا حتی اگر ما به میدان جنگ رفته و بنا به دستور قرآن کسی را کشتیم، حق نداریم راجع به تکبر او قضاوت کنیم. ممکن است وی در همان لحظه مرگ، توبه کرده باشد یا بلافاصله پس از مرگ به بهشت برود.. ما چه بدانیم. پس ما معیار نیستیم و حق قضاوت نداریم. صرفا باید وظایف خود را بر اساس قرآن انجام دهیم. مثلا حضرت آقا می فرمایند که در رابطه با داعش تا می توان نباید آنها را کشت چون نام مسلمان بر آنهاست. این حکم است. این نگاه خردمندانه ولی است. پس باید یاد بگیریم در مقام قضاوت نباشیم بلکه در مقام عبد باشیم «حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۲

^۲. سوره حجر، آیه ۹۹

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

وقتی فاصله علم و عمل زیاد می‌شود، نتیجه‌اش قساوت قلب است. می‌پرسید چه کار باید بکنیم؟ ما می‌گوییم باید برنامه‌هایی تدوین شوند که آموزش دهیم تا این فاصله کم شود. در واقع همانطور که دشمن عملیات می‌کند و این فاصله را زیاد می‌کند، ما باید نیروها را ساماندهی کنیم و راهی جز این ندارد که چیزی که یاد می‌گیریم را در جامعه گسترش دهیم و همراهی علم و عمل مهم می‌شود.

یکی از راه‌های کنترل خودبینی، و اولین درمان آن اعراض از جاهایی است که خودبینی در او ظاهر می‌شود و از رفتن به چنین جاهایی توبه کند.

خانم اصفهانی: پیرامون بحث شیطان بنده جلسه قبل برخی از آیات را نوشتم که بنا شد عنوان‌نویسی کنم و برای این هفته جدول‌بندی کرده و یک‌سری اعمال شاخص را جدا کردم.

استاد اخوت: خانم اصفهانی بحث شیطان را با نام «آسیب‌شناسی‌های در حوزه عمل» را در حال بررسی کردن هستند. یعنی جاهایی که شیطان عمل انسان را مختل می‌کند.

خانم اصفهانی (ادامه بحث): نکات:

- خمر و میسر و انساب و ازلام به صورت صریح از عمل شیطان است.

- امر به فحشا و منکر.

- اخوان شیطان مبذرین هستند.

- وحی شیطان هم امر به مجادله است.

- وعده شیطان هم در فاطر و مجادله آمده است.

- کار شیطان بیشتر روی وعده دادن و برعکس جلوه دادن و تزئین کردن بود.

آن چه که زیاد به چشم آمد این بود که شیطان بعد از رانده شدن می گوید که من همه را گمراه می کنم غیر از مخلصین. اما یک آیه بود که «شیطان هیچ سلطانی در شما ندارد» و می گوید که کید شیطان ضعیف است و از طرفی هم عدوّ مبین است.

استاد اخوت: ۳ ستون داریم:

- ویژگی های شیطان: عدوّ مبین، کید ضعیف، شرک و مشارکت
- اعمال نمادین شیطان: خمر و میسر و ...
- فرآیند اثر شیطان: چگونگی مواجهه دادن انسان توسط شیطان

نکته ای که هست این است که بعد از آنکه در جدول می آید شما متوجه می شوید یک سری جایگاه احضار کننده شیطان است، مثلا چطور جن را احضار می کنند؟ شیطان را احضار می کنند، یعنی بستریایی که شیطان حاضر می شود و عملش نفوذ پیدا می کند. یعنی بی تردید هر کسی در این فضا قرار می گیرد، آلوده به گناه می شود یعنی از این ۳ مورد یک مورد ۴ ام به دست می آید: بستریایی است که شیطان را حاضر و عمل انسان را آلوده می کند، مثلا جاهایی که ولایت طاغوت مطرح می شود، بحث بستر شیطان است. طاغوت جایی است که شیطان حاضر است. حتی بلعم باعورا هم که در علم به جایی رسیده است، اگر برود در بستر طاغوت عوض می شود.

در بحث شیطان مهم ترین موضوع، بحث بستریهای آماده برای تکثیر عمل های فاسق و ترویج آن عمل ها به دیگران است که باید این لیست شود. در واقع باید آن را در دل آیات پیدا کنیم. یعنی ممکن است مواجهه مستقیم نداشته باشد اما در درونش مواجهه دارد. باید کدهای آسیب های شیطان را پیدا کنیم.

مثلا شیطان کارش تحقیر است و طاغوت هم کارش تحقیر است. تحقیر طاغوت در ذات و ساختار نهادینه شده است، مثل اینکه شیطان مجسم شده است. تفاوتش این است که همراه با چیزهای دیگر غیر شیطان هم هست. به خاطر همین اهمیت طاغوت از شیطان بیشتر می شود زیرا طاغوت فرودگاه شیطان است.

در اوصافی که برای شیطان مطرح است، القائنات است ولی مثلا فقر از طاغوت است. طاغوت عملیات شیطان است. مهم ترین وظیفه مسلمان در طول حیاتش خروج از ولایت طاغوت است. بدترین چیزی که یک انسان می تواند بپذیرد، ولایت طاغوت است.

مثلاً می‌گوییم که از ولایت طاغوت خارج شده اما اگر میل به ولایت طاغوت داشت، او هنوز در ولایت طاغوت است زیرا این، داخل و خارج شدن فیزیکی نیست.

«طاغوت» یعنی طغیان سازمان‌دهی شده که طغیانش ارزش گذاری شده است.

وَالَّذِينَ يُتَفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸)^۳

این آیه می‌گوید که انسان کاری می‌کند که شیطان قرین او می‌شود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶)^۴

می‌گوید هر کسی تحت ولایت طاغوت باشد، تحت ولایت شیطان است. طاغوت را با وصف سبیل می‌آورد و شیطان را با وصف ولی بودن. در واقع طاغوت سبیل‌سازی می‌کند. طاغوت واژه‌ای است بیانگر شبه نظام‌سازی شیطان.

انسان هر عملی را ولو خیر در طاغوت انجام دهد منفی است. این تبدیل می‌شود به اینکه برخی از امور، خود عمل بالاترین عمل است مثل «حیّ علی خیر العمل». پذیرش ولایت طاغوت خودش یک عمل است که همه اعمال انسان را باطل می‌کند زیرا یک بستری ایجاد می‌کند که هر کاری که فرد انجام می‌دهد در آن بستر نابود می‌شود. مثلاً این رزمنده خیلی قابل است و خالصانه می‌جنگد اما در لشکر یزید است یعنی برای خدا و برای بهشت به جنگ با امام حسین (علیه‌السلام) است.

انقلاب اسلامی خروج از ولایت طاغوت بود. اگر تنها همین یک موهبت به انسان‌ها عطا می‌شد و بعد از آن همه مردم با خاک یکسان می‌شدند، کافی بود! خروج از ولایت طاغوت چنین وضعیتی دارد، عملی است که نظیر ندارد. شما نمی‌توانید مقایسه کنید که عدل آن چیست.

^۳. سوره مبارکه نساء

^۴. همان

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً (٤٠)^٥

وقتی که طاغوت را برای درستی یا نادرستی چیزی حکم قرار می‌دهد. خیلی بحث شیطان جالب است.

شرک شیطان یعنی مشارکت شیطان. هر کسی که برای خدا شریک می‌گیرد یعنی دارد یک عمل شیطانی انجام می‌دهد. که در یک آیه هست (إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيداً (١١٧) نساء) که پشت هر شرکی، شیطانی خوابیده است.

وَلَا ضَلِيلَنَّهُمْ وَلَا مَمْنَيْنَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيُبْتِئَنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِيناً (١١٩)^٦

تغییر خلق الله یکی از مصادیقش تغییر جنسیت است. الان خیلی چیزها در دنیا وجود دارد که فرد از آن‌ها اعراض می‌کند مثلاً خدا خلق کرده و خوب هم بوده اما این به فکر لذت مضاعف بوده و آن را تغییر می‌دهد.

اگر تغییر خلق، درونش دنیاگرایی باشد جزء این است اما اگر آخرت‌گرایی باشد اینگونه نیست و به نیت برمی‌گردد. مثلاً فردی بازسازی کبد می‌کند که مشکلی ندارد. آیه ۱۷۵ سوره اعراف که مربوط به بلعم باعورا است.

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ (١٧٥)^٧

برای اینکه تمامی اعمال شیطان را ذیل تزئین و تسویل و صدّ سیل بیاورید، اگر تعریف صحیح و دلیل داشته باشید اشکالی ندارد.

اگر اعمال شاخص را روی صحنه اجتماع بیاورید و کار میدانی انجام دهید، چه می‌کنید؟ یعنی اگر هر کسی بخواهد شاخص‌های اعمال شیطانی را در بیاورد، برای اینکه ببیند چند درصد از ولایت شیطان به دور است باید چه کند؟

^{٥٥}. همان

^٦. همان

^٧سوره اعراف

کاری که انجام شده این است که آیات راجع به شیطان است را اعمالش را استخراج کردند مثلاً اسراف، عداوت با رسول و... است. این مثلاً ۳۰ عمل نمادین شده است. اگر بخواهید این ۳۰ عمل را شاخص کنید چطور می‌شود؟

شاید بگویید که:

- (۱) ما همه را شاخص می‌گذاریم. جدا هم نمی‌کنیم که حدود ۵۰ تاست.
- (۲) دسته‌بندی می‌کنیم، مثلاً براساس ساختار وجودی: باوری، صفتی، عملی و... .
- (۳) دو دسته می‌کنیم: فردی و اجتماعی
- (۴) جزئی و کلی می‌کنیم.

ما الان یک سری عمل به دست آوردیم که نمادین‌اند. یک سری فرآیند اثر و یک سری اعمال شاخص داریم. ما با اعمال شاخص کار داریم. مبنا، اصل و مهارت داریم.

مبنا:

مبنای ما این است که خداوند در قرآن اعمالی را به شیطان نسبت داده است که با توجه به شأن القاگری شیطان می‌توان آن اعمال را شاخص القای انسان (فردی و اجتماعی) دانست. این اعمال چون نسبت داده شده به شیطان است و شیطان القاگر است پس این اعمال شأن القاگری دارند مثل صد سیل.

اصل:

- (۱) معرفی این اعمال در بدو امر همان آیات استخراج شده است. این اعمال قابل دسته‌بندی هستند. مثلاً مبنای دسته‌بندی می‌تواند ساختار وجودی باشد که این براساس همان مبناست.
- (۲) سوره‌ای و آیه‌ای نگاه کنیم. یعنی هر دسته از اعمال از آیات و سور استخراج شود. یعنی اعمال را از بستر سوره خارج نکنیم. اینطوری کارمان راحت‌تر خواهد بود. مثلاً اگر در سوره نساء است از آن سوره خارجش نکنیم. مثلاً شاخصه اصلی عمل شیطان در اعراف قسم دروغ است.

در سوره نساء ۴ ضلال بعید آمده که شیطان در یکی از آیات آمده است. اما دیده می‌شد که مجموع این ۴ تا این بود که بر روی باورهای توحیدی صحبت کرده بود. پس ضلال بعید کردن شیطان زمانی است که بر روی باورهای توحیدی کار می‌شود.

یعنی براساس آیات سوره، ضلال بعید:

(۱) شاخصه رجوع به طاغوت است.

(۲) شرک و اقسام شرک مثل ریا

(۳) کذب و صدّ سیل

(۴) عدم ایمان: کتاب‌های آسمانی، آخرت و ملائکه

حالا اگر بخواهیم این‌ها تبدیل به معیار کنیم چه می‌کنیم؟

به جای اینکه ما بیایم تعدد شاخص داشته باشیم، ۴ شاخص داریم. این ۴ تا خودشان زیرشاخه پیدا می‌کنند. یعنی هر کسی با این شاخص‌ها می‌تواند نزدیکی و دوری‌اش به شیطان را بفهمد. از نظر دقت هم می‌تواند این ۴ مورد را فرآیندی بررسی کرد. حالا باید ببینیم که در عمل چه می‌شود؟

مهارت:

دستگاه سنجش میزان برائت فرد از اعمال شیطان را استخراج کردیم.

شما براساس آیات قرآن می‌گویید که ما می‌توانیم دستگاهی ابداع کنیم تا هر کسی قرین بودن شیطان با خودش را بسنجد و ببیند که شیطان تا چه میزان با او قرین است؟!

دستگاه چیست؟ دستگاه یعنی یک انسان اعمالش را به آن عرضه کند و بعد بگوید که من طبق این ساختار اینجا هستم و وضعیتم اینجا است. مثلا فرم‌هایی که درست می‌کنند و میزان افسردگی را نشان می‌دهد یعنی شاخص‌های کمی و کیفی است.

وقتی اصول با هم ارتباط پیدا می‌کنند، دستگاه می‌شود. مثلا عزم در انسان جایگاه ویژه دارد و می‌توان از آن به عنوان شاخص تبعیت کردن یا تبعیت نکردن شیطان بهره جست، منتها این اصل است و دستگاه نیست. و باید گفت که براساس این اصل یک دستگاه عزم سنج باید درست کرد که فرد بفهمد که چقدر عزم او در مسیر خدا قوی است. قوتش را مثلا ۱۰۰ می‌گذارد و باید بشود به درصد تعیین کرد که چقدر عزم دارد. مثلا در روایات به صورت

مصادقی بررسی می‌کنید که عزم انسان چطور تقویت می‌شود یا چگونه است. یعنی من از منظر آیات و روایات چقدر دارای عزم هستم.

روایت و قرآن و عقل و همه با هم و جدا، خوب هستند و به نیاز شما برمی‌گردد. اینکه بگوییم عزم نقطه ضعف انسان است اما نتوانیم تشخیص بدهیم که عزم‌مان چقدر است این خیلی کامل نیست و گرنه همیشه عمل‌مان را از شیطان بری می‌دانیم درحالی‌که در عمل چنین نیست.

مثلا از سوره اعراف یا طه باید مصادیقی را استخراج کنم و ببینم که عزم چگونه است.

چطور می‌توان دستگاه استخراج کرد؟

وقتی می‌گوییم دستگاه ممکن است حس کنید که ما کار را بزرگ کرده‌ایم.

ساعت قبل ما در مورد خودبینی دستگاه خارج کردیم. اسم این را هم می‌توانیم دستگاه نگذاریم اما می‌توانیم بگوییم که معیار و شاخص دارد و هر کسی می‌تواند خودش را به آن عرضه کند. منظور این است که حرف از کلیت خارج شده و به مهارت رسیده است و هر کسی می‌تواند خود را عرضه کند و تشخیص دهد. اما به طور نسبی این می‌شود که اگر مثلا در ۱۰۰ نفر آدم این شاخص‌ها را دادیم، حدود ۹۰ نفر بتوانند شکاف‌های خود را ببینند.

مثلا اگر چند شاخص عمل شیطان گذاشتیم: «انفاق ریایی، اشتراک دنیا به آخرت (ترجیح دنیا به آخرت)، رجوع به احکام طاغوت و مؤمن پنداشتن خود بدون جهت» را داشتیم. ۴ تا را شاخص قرار می‌دهیم. این‌ها معیار ضلال بعید بودن اعمال در سوره نساء می‌شوند که اتفاقا خیلی در خانه‌ها دیده می‌شود. سوره نساء و تغابن پیرامون بحث خانواده است.

در مرحله بعد از سوره نساء مصادیق انفاق ریایی، ترجیح و... را استخراج می‌کنم. این مصادیق از ظاهر است. ترجیح دادن دنیا به آخرت مثلا جهاد نرفتن است. از معنا باید مصادق‌ها را یافت. براساس مصادیق باید پرسش‌های جزئی متناسب با احوالات روز آدم داشته باشید. اگر کسی در همه حسابش پاک بود که خوب است و مثلا به نسبت ممکن است کسی ۲۵٪ اشکال داشته باشد. مثلا رجوع به احکام طاغوت در یک سوره‌ای بالا قرار می‌گیرد و مصادیق بیشتر حول محور آن می‌شود. شیطان که قرین است یعنی انسان کارهای شیطانی انجام می‌دهد.

خصوصیت پژوهش «عمل» این است که شما باید به عملی برسید که تمایز دهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات